

اسماعیل بن یسار

«... لیس بالمدينة شاعر من الموالي الا واصله من آذربيجان»
(الشعر والشعراء ، ص: ۳۶۶)

هرچند نهضت شعوبیه بطور متشکل مربوط به دوره عباسی است و خود کلمه شعوبیه و نامیدن جمعیتی خاص بدین نام ، از مصطلحات عهد بنی عباس است اما از همان عهد بنی امیه گروهی پیدا شدند که در برابر مفاخرات عرب به نژاد خویش و تحقیر ملل دیگر ، شروع به تفاخر به ملیت و سوابق تاریخی خود و تحقیر عرب کردند . از جمله این گروه ، یکی اسماعیل بن یسار نسائی است که شاید اولین ایرانی بوده است که بزبان عربی در طریق شعوبیه ، و تفضیل عجم بر عرب ، شعر گفته و بی باکانه به آبا و اجداد ایرانی خود مباحثات کرده است ^۱ .

نسائی از موالی بنی تیسم بن مره (تیسم قریش) و از اسرای

ایرانی و اصلاً آذربایجانی است^۱. در مدینه در میان خانواده‌ای پرورش یافت که اغلب اعضای آن شعر می‌گفتند. پدرش یسار و برادرانش موسی و ابراهیم و پسرش محمد و نوه‌اش عبیدالله بن محمد همگی شاعر بودند^۲.

تاریخ تولدش بطور دقیق معلوم نیست ولی قراین نشان میدهد که اوایل قرن اول هجری باید باشد. عمر زیادی کرده و در حدود سال ۱۱۰ هجری در گذشته است^۳.

کنیه‌اش «ابوفائد» و لقبش «نسائی» است و علت اینکه او را «نسائی» گفته‌اند آن بوده که یا خودش وسایل عروسی می‌فروخته^۴ و یا پدرش برای عروسها طعام حاضر می‌کرده است^۵.

نسائی در آغاز مطلقاً مداح آل زبیر بود اما وقتی خلافت به عبدالملک بن مروان رسید به همراه عروه بن زبیر به حضور مروان آمد و او را مدح کرد و از آن به بعد عبدالملک و دیگر خلفای اموی را مدح کرد^۶ منتها به سبب شعوبی بودن در نزد بنی‌امیه چندان محبوب و مقبول واقع نشد. و همیشه مورد خشم و غضب قرار گرفت^۷. چنانکه

۱- الشعر والشعراء، ص: ۳۶۶

۲- تاریخ الادب العربی، عمر فروخ، ج: ۱، ص: ۶۴۳، معجم الشعراء،

ص: ۳۴۶

۳- تاریخ الادب العربی، عمر فروخ، ج: ۱، ص: ۶۴۳

۴- اغانی، ج: ۴، ص: ۴۰۹

۵- «ج: ۴، ص: ۴۱۰»

۶- الاعلام، زرکلی، ج: ۱، ص: ۳۲۸

۷- فجر الاسلام، ج: ۱، ص: ۱۴۳ - اغانی، ج: ۴، ص: ۴۲۳

روزی در حضور هشام بن عبدالملک در تافاخر به اجداد ایرانی خود و
ترجیح آنان بر عرب بی باکانه و شجاعانه ابیات زیر را خواند :

یا ربیع رامه بالعلیا من ریم	هل ترجعن اذا حییت تسلیمی
ما بال حی غدت بزل المطی بهم	تخذی لغربتهم سیراً بتقحیم
کاننی یوم ساروا شارب سلبت	فؤاده قهوة من خمر داروم

.....

انی وجدک ما عودی بذی خور	عند الحفظ و للاحوضی بمهدوم
اصلی کریم و مجدی لایقاس به	ولی لسان کحد السیف مسموم
احمی به مجد اقوام ذوی حسب	من کل قوم بتساج الملک معوم
ججاج سادة بلج مرازیة	جرد عتاق مسامیح مطاعیم
من مثل کسری و سابور الجنود معاً	والهرمزان لفخر أو لتعظیم
اسد الکتاب یوم الروع ان زحفوا	و هم اذلوا ملوک التریک والروم
یمشون فی حلق المادی سابعه	مشی الضراغمة الاسد اللهامیم
هناک ان تسألنی تنبئ بان لنا	جرثومة قهبرت عز الجراثیم

هشام از شنیدن این اشعار بسیار خشمگین شد و گفت آیا با من
مفاخره می کنی و در حضور من ، خود و قوم کافرت را می ستایی؟ آنگاه
دستور داد او را در آب اندازند . بعد دستور داد از آب بیرون آورند
و به حجاز تبعیدش کردند .^۱

یکی از قصاید معروفش که باز دلیل تعصب شدید اوست
بر تفضیل ایرانیان بر عرب و در کتاب اغانی و دیگر کتب تاریخ ادب

عربی آمده قصیده‌ای است به مطلع زیر :

ما علی الرسم منزل بالجناب لو ابان الغداة رجع الجواب
 دراین قصیده بعد از نسیب به مفاخره می‌پردازد و می‌گوید :
 رب خال متزوج لی وعم ماجد مجتدی کریم النصاب
 انما سمی : الفوارس بالفکر س مضاهاة رفعة الانساب
 فاترکی الفخر یا امام علینا واترکی الجور وانطقی بالصواب
 واسالی ان جهلت عنا وعنکم کیف کنا فی سالف الاحقاب
 اذ نرسی بناتنا و تدسو ن سفاهاً بناتکم فی التراب
 سیزده بیت از این اشعار را مرحوم دهخدا در جلد سوم « امثال
 وحکم » آورده است ^۱.

یسار پدر اسماعیل نیز نسبت به آل مروان تا بدانجا دشمنی
 داشت که هنگام مرگ به جای کلمه « لاله الا الله » ^۲ گفت « لعن الله
 مروان » ^۳.

خانواده اسماعیل بن یسار علاوه بر تفضیل عجم بر عرب نسبت
 به ادبیات ایران هم تعصب خاصی داشتند ، چنانکه به قول احمد امین
 مصری ، این شعرای ایرانی هر چند به زبان عربی شعر گفته‌اند و از
 ترکیبات و اوزان شعر عرب استفاده کرده‌اند اما معانی و تخیلات و
 روح ادب ایرانی را در شعر عربی داخل کرده‌اند ^۴.

۱- ص : ۱۵۴۶ و ۱۵۴۷

۲- آغانی ، ج : ۴ ، ص : ۴۱۱ و ۴۱۲

۳- « ج : ۴ ، ص : ۴۱۰

۴- فجر الاسلام ، ج : ۱ ، ص : ۱۴۳

مثلاً در قصیده بسیار لطیف زیر، سبک داستان سرایی فارسی کاملاً

رعایت شده و قصیده از يك تسلسل منطقی خوب برخوردار است :

كَلْتُمِ اَنْتَ اَلْهَمَّ يَا كَلْتُمِ	و اَنْتُمْ دَائِي الَّذِي اَكْتُمِ
اَكْتُمِ النَّاسَ هُوَ شَفْنِي	و بَعْضُ كِتْمَانِ الْهُوَى اِحْزَمِ
قَدْ لَمْتَنِي ظَلَمًا بِلَا ظَنَّةِ	و اَنْتَ فِيمَا بَيْنَنَا الْوَمِ
اَبْدَى الَّذِي تَخْفِينَهُ ظَاهِرًا	اَرْتَدَّ عَنْهُ فَيْكُ اَوْ اَقْدَمِ
اِمَّا بِيَأْسٍ مِنْكَ اَوْ مَطْمَعِ	يَسْدِي بِحَسَنِ الْوُدِّ اَوْ يَلْحَمِ
لَا تَتْرَكْنِي هَكَذَا مَيْتًا	لَا اَمْنَحُ الْوُدَّ وَلَا اَصْرَمِ
اَوْ فِي بِمَا قَلْتِ وَلَا تَنْدَمِي	اِنْ الْوَفَى الْقَوْلِ لَا يَنْدَمِ
آيَةٌ مَا جِئْتُ عَلَي رِقْبَةٍ	بَعْدَ الْكُرَى وَالْحَيِّ قَدْ نَوْمُوا
اِخَافْتُ الْمَشَى حَذَارَ الْعَدَا	وَاللَّيْلِ دَاجٍ حَالِكٍ مَظْلَمِ
وَدُونَ مَا حَاوَلْتُ اِذْ زَرْتَكُمْ	اِخْوَكِ وَالْخَالِ مَعًا وَالْحَمِ
وَلَيْسَ اِلَّا اللهُ لِي صَاحِبِ	اَلْيَكْمِ وَالصَّارِمِ اَللَّهْزَمِ
حَتَّى دَخَلْتُ الْبَيْتَ فَاسْتَدْرَفْتُ	مِنْ شَفَقِ عَيْنَاكَ لِي تَسْجَمِ
ثُمَّ اَنْجَلِي الْحَزْنَ وَرُوعَاتِهِ	و غَيْبِ الْكَاشِحِ وَالْمَبْرَمِ
فَبِتَ فِيمَا شِئْتَ مِنْ نِعْمَةٍ	يَمْنَحْنِيهَا نَحْرَهَا وَالْقَمِ
حَتَّى اِذَا الصَّبْحِ بَدَا ضَوْؤُهُ	و غَارَتْ الْجُوزَا وَالْمَرْزَمِ
خَسِرْتِ وَالْوَطْءُ خَفِيَ كَمَا	يَنْابُ مِنْ مَكْمَنِهِ الْاَرْقَمِ ^۱

نسائی شاعری توانا و بسیار شیرین زبان و بذله گوی بود از
از نوادر حکایات بسیار می دانست. اغراض شعری او را هجو و فخر

و مدح تشکیل می‌دهند ولی اغلب اشعارش در فخر و تفضیل عجم بر عرب می‌باشد .

در مرثیه نیز دستی قوی داشت از جمله مرثیه او مرثیه‌ی است که در حق محمد بن عروه بن زبیر گفته . محمد بن عروه جوانی بود بسیار سخی و زیبا روی . قصا را از بالای بام به میان چهارپایان افتاد و زیر دست و پای آنها قطعه قطعه شد .

صلی الاله علی فتی فارقته بالشام فی جدث الطوی الملحد^۱
اعنی ابن عروه انه قد هدنی فقد ابن عروه هده لم تقصد
فلئن ترکتک یا محمد ثاوياً ایما تروح مع الکرام و تغندی
و نیز وقتی برادرش محمد بن یسار مرد مرثیه‌ای سرود و
در حضور هشام خواند به مطلع :

عیل الغمراء و خاننی صبری لما نعی الناعی أبابکر^۲
درباره مقام شاعری او مطلبی در کتاب «طبقات فحول الشعراء»
محمد بن سلام جمحشی آمده که خلاصه آن بدین مضمون است :
« از نصیب بن رباح مولای عبدالملک پرسیدند بهترین شاعر کیست ؟
جواب داد که اخو بنی تمیم . پرسیدند . بعد از او جواب داد . من .
پرسیدند بعد از تو ؟ جواب داد اسماعیل بن یسار »^۳ .

نسائی مردی بود شیرین بیان . خوش محضر . بسیار شوخ طبع .

۱- اغانی ، ج : ۴ ، ص : ۴۲۰ و ۴۳۱

۲- » » » ۴۲۵ و ۴۲۶

۳- طبقات فحول الشعراء ، ص : ۳۴۸

محضرش مجمع دوستان و مشتاقان سخن بود.
 در مدینه در محله‌ای به نام حدیله سکونت داشت که دارالحکومه
 عبدالملک بن مروان در آنجا واقع بود. علاقه مندان و دوستانش هر
 روز پیش او می‌آمدند و در حضورش بحثها و گفتگوها می‌کردند.
 قضا را چند روزی همگی غیبت کردند. نسائی عات را جویا شد گفتند
 مردی پیدا کرده‌اند خوش مشرب و شیرین صحبت به نام محمد ابوقیس.
 همه در اطراف او گرد آمده‌اند. اسماعیل هم به همانجا آمد دوستانش
 تا او را دیدند به آن مرد گفتند که دوستان اسماعیل آمده. آن مرد
 روی به اسماعیل کرد و پرسید آیا تو اسماعیل هستی؟ گفت بلی.
 مرد گفت. خدا به والدین تو رحمت کند که تو را به نام يك صادق الوعد
 نامیده‌اند در حالی که تو اکذب ناس هستی. اسماعیل پرسید. نام تو
 چیست؟ مرد جواب داد. محمد. از کنیه‌اش پرسید مرد جواب داد
 که ابوقیس است. اسماعیل گفت خدا به والدین تو رحمت نکند که
 تو را با نام پیغمبری نامیده‌اند ولی کنیه میمون را به تو داده‌اند. آن
 مرد شرمنده شد و دوستان نسائی خندیدند و از اطراف آن مرد پراکنده
 شدند و دوباره در محفل نسائی جمع آمدند.